Kh\_Osool\_SMJS\_980930

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۳۰ آذر ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک سری نکاتی در مورد بحث‌های سابق هست از این حواشی نوشتم بر قاعدة لا ضرر آقای سیستانی. عین آن حواشی را می‌خوانم.

یکی آن حدیث از کنز العمال نقل شده بود از جامع عبدالرزاق صنعانی، عبارت این بود رواه فی کنز العمال عن جامع عبدالرزاق الصنعانی منقولاً باسناده عن حجاج بن عطاط ۱:۱۵ و هو من رجال الصادقین کما فی کتاب الرجال الشیخ قدس سره قال اخبرین ابوجعفر، ایشان بعداً تصریح می‌کنند که این ابوجعفر مراد امام باقر است. و من رجال الصادقین هم اشاره به همین هست که از اصحاب امام باقر علیه السلام شمرده شده، بنابراین ابوجعفر که تعبیر می‌کند مراد امام باقر هست.

در حاشیه این را نوشتم المراد من ابی جعفر هو باقر علیه السلام فإنّه مضافاً الی ما اشیر الیه من کونه معدوداً فی رجال الشیخ فی اصحاب الباقر علیه السلام فحصت روایاته فلم اجد النقل عن راوٍ من ذکر کنیة ابی جعفر إلّا مع ارضافه بمحمد بن علی. اینها را از شامله آدرس می‌دهم. لاحظ مسند احمد، تحقیق شاکر، جلد۳، صفحة ۴۸. مصنّف عبدالرزاق، جلد۱، صفحة۳۷۴. امالی ابن بشران، جلد۱، صفحة ۱۵۴. الاموال لابن رنجویه، جلد۱، صفحة ۲۲۹، شرح معانی الآثار، جلد۴، صفحة ۱۱۴. و کذا فی السنن الکبری البیهقی، جلد۲، صفحة ۵۳۰ معبراً بابی جعفر محمد بن علی بن الحسین و فی صحیح لابن خزیمه طبع ۳، جلد۲، صفحة ۸۵۴، ذیل عبارت الحجاج بن عطاط عن ابی جعفر محمد بن علی بسنده عن حفص یعنی ابن غیاث عن حجاج عن ابی جعفر عن جابر بن عبدالله. و فی تهذیب الآثار للطبری. تهذیب الآثار که در شامله است، دو تا چاپ هست. من یک چاپش آدرسش را یادم رفت یادداشت کنم.

آن چاپی که روی آن نوشته مسند عمر بن الخطاب، جلد۱، صفحة ۱۲۷، الحجاج بن عطاط عن ابی جعفر، قال قال ابو جعفر یا حجاج کیف تواسکم قلتُ صلح یا ابا جعفر قال یدخل احدکم یدء فی کیس اخی تا آخر آن روات الحدیث.

فقد ورد الحدیث عن الحجاج بن ارطاط فی کشف الغمة طبعة القدیمة، جلد۲، صفحة ۱۲۱ و قد وردة الاشارة الی الحدیث فی روایة برید العجلی قال قیل لابی جعفر الباقر علیه السلام. اختصاص، صفحة ۲۴. و فی کشف الغمة، جلد۲، صفحة ۱۱۸.

قال عبدالله بن ولید قال لنا ابو جعفر یؤمن ایدخل احدکم الحدیث؟ فاورد مضمون الحدیث فقد رواه فی، صفحة ۱۴۸، قائلاً قال الآبی فی کتابه نصر الدر محمد بن علی الباقر. از امام باقر نقل کرده، فلا ریب فیکن المراد من ابی جعفر فی روایة حجاج بن عطاط هو الباقر علیه السلام.

نکتة دیگر اینجا هست.

شاگرد: این آدرس‌ها در تأیید این بود که آن روایت جای دیگر از امام نقل شده؟

استاد: نه آن روایت. حجاج بن عطاط هیچ جایی از ابی جعفر که نقل می‌کند از غیر امام باقر با تعبیر ابی جعفر تعبیر نکرده. بنابراین این آخری این بود که یک مورد خاصی هم ابو جعفر هست، جاهای دیگر از امام باقر نقل شده که مورد آخر استدلالش قوی‌تر است که اصلاً مطلق گذاشته ابو جعفر را از جای دیگر فهمیدیم مراد امام باقر علیه السلام هست.

یک نکتة دیگر این بحث فی الاسلام یکی از آدرس‌هایی که در مورد اشتمال حدیث از فی الاسلام هست آدرسی هست برای خراج یحیی بن آدم، جلد ۱، صفحة ۲۷۱، عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام. بعد نوشتم: لکن الاعتماد علیه فی تثبیت اشتماله علی فی الاسلام مشکل بعد خلو سائر الطرق المنتهی الی ابن عباس عنه.

این ابن عباس از چند طریق ایشان نقل کرده. سنن ابن ماجه مصنف ابن رزاق صنعانی، مسند احمد، سنن داود بن ؟؟؟ ۵:۵۵، معجم طبرانی، هیچکدامشان فی الاسلام ندارد. این فی الاسلام که در خصوص نقل خراج یحیی بن آدم هست این می‌تواند اشتباه باشد.

اینها بحث‌های عقلی‌اش هست. اما بحث تازه‌ای که بود.

عرض کردیم که مرحوم

شاگرد: اگر ثقه بود این را نمی‌فرمودید؟

استاد: ثقه هم بود می‌گفتیم. بحث زیادة الثقة نیست. بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه است. زیادة الثقة چون شهادت به نفی نمی‌دهد ولی اینجا شهادت به نفی می‌کند.

حالا این بحثش را بعداً می‌کنیم که اینها بحث زیادة الثقة اینجا نیست. بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه است.

رفتیم روی کلام مرحوم امام رحمة الله علیه. ایشان در مورد لاضرر و لاضرار فرموده بودند که قید فی الاسلام، فإنّما نقل مذیلاً لم نجد فی شیءٍ من الروایات المعتمدة کلمة فی الاسلام فی ذیل حدیث لا ضرر فإنّما نقل مذیلاً بها انما هی مرسلة الصدوق فالعلامة و مرسلة بابن اثیر.

ایشان مرسلة صدوق را استظهار یا احتمال جدی تحریف در آن مطرح می‌کند. مرسلة علامه را هم به همان برمی‌گرداند، می‌گوید مرسلة ابن اثیر عن قابل اعتماد نیست با توجه به این مطلب شاید، عبارتش را می‌خوانم.

فانما نقل مذیلاً بها إنما هی مرسلة الصدوق فالعلامة و مرسلة ابن الاثیر. الاخذ من العلامة من الصدوق و هو قال النبی الاسلام یقیض۷:۵۵ و لا ینقص و قال لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام فالاسلام یزید المستمع خیراً و لا یزیده شراً. بعد ایشان ادامه دارد و من المحتمل ان تکون تلک الزیادة بعض النساخ و منشاء الاشتباه کلمة فالإسلام فإن یسمّی یتفق للکاتب ان یقع نظر علی کلمة فیکتبها مرتین هو بعد هذا الاشتباه و التکرار صحّح النسخة بعض من تأخّر عنه بعض من تأخر عنه بضنّه فبدّل الفاء بفیء و لم یتوجه الی کن الغلط فی التکرار. و العجب من الطریحی هی اضافة الکلمة فی ذیل حدیث الشفعة و نقل عین الحدیث الموجود فی الکافی الی هذه الزیادة معها و إنّما سبق قلمه إلیها لمن تکذت فی ذهنه و لعلّ غیر بکیر بن اثیر مثله.

می‌گوید علامة شیخ الشریعة را هم مطلب را گفته بعد ایشان می‌گوید و لا ادری من عین جاء ابن الاثیر فی النهایة بهذه الزیادة کلام شیخ الشریعة.

یک جا می‌گوید: ابو لعله جاء بها مما جاء بها صاحب مجمع البحرین فی حدیث الشفعة.

این نکته‌ای این فرمایشات. بعد الیات والتی لا تکن مرسل لابن الاثیر منهم کمرسل شیخ الصدوق منّا مما یجوز الاعتماد علیها و لم تثبت الزیادة حتی تقدم اصالة عدمها علی اصالة عدم النقیصة فی مقام الدوران.

اینجا یک سری نکات کلی و روشی وجود دارد که یکی یکی عرض کنم:

بعضی‌هایش مکمّل است، بعضی‌هایش مکمّل نیست، تفاوتی با فرمایش ایشان ندارد و بعضی‌هایش هم نقل است.

اینکه ایشان فرمودند، اینکه علامه از صدوق اخذ کرده. ما برای اینجور استظهارات باید سبک علامه را بشناسیم. ببینیم مثلاً علامه معمولاً روایات را از فقیه نقل می‌کند، نمی‌کند. هم سبک کلی‌اش را بشناسیم، هم سبک در خصوص باب را بشناسیم. اگر علامه در این باب ببینیم به فقیه مراجعه کرده، در روایت‌های دیگر، احتمال اینکه این روایت هم مراجعه کرده باشد کاملاً در آن هست و دید که آیا مرحوم صدوق در مرحوم علامه در حول و حوش این روایت نسبت به فقیه عنایتی داشته؟ نداشته؟ امثال اینها.

این مهم، همینجوری بخواهیم یک احتمالی را ذکر کنیم این احتمالات چندان صائب نیستند.

علامه سبک کلی که هست خیلی متأثر از عامه است. بیشتر از عبارت‌ها و روایت‌ها و امثال اینها را از عامه می‌آورد. البته از تذکره. در مختلف مثلاً از خاصه خیلی دارد. ولی در تذکره و منتهی که این کتاب‌ها اصل چیز عمده‌اش تأثیرش از کتب عامه است، عبارت‌هایش، الفاظش، امثال اینها از عامه است.

فرصت نکردم تتبع کامل بکنم ببینم که عبارت‌های اینجای علامه از چه کتابی از کتاب‌های عامه هست. آیا می‌توانیم منبعش را در بیاوریم. یکی از کتاب‌هایی که در جلسة قبل عرض کردم علامه خیلی به آن ناظر است مغنی ابن قدامه است. در تذکره آدرس مغنی که داده، اینجا با مغنی نخورد. عبارت‌هایش متفاوت بود. ولی ممکن است یک قدری بگردیم و ور برویم بشود در آورد که قبل و بعدش چه شکلی بود.

نکتة دوم اینکه مرحوم امام در احتمال، اینکه ایشان می‌خواهند استظهار کنند که فی الاسلام زیاده است، تقریبی که ذکر کردند اینکه تکرار شده و امثال اینها تا آخر آن عبارت.

تقریب نزدیک‌تری که از آن وجود دارد این تقریب است که خیلی وقت‌ها یک عبارت نسخه بدل پیدا می‌کند. فالاسلام طرف می‌خواسته بنویسد اشتباهاً فی الاسلام نوشته بوده. این فی الاسلام نسخه بدل پیدا که می‌کند نسخه بدل در حاشیه نوشته می‌شود، بعد جمع بین نسخة محرف و نسخة صحیح است. این خیلی شایع‌تر است. جمع بین نسخة صحیحه و نسخة محرفه در خیلی جاها مشابهش را ما می‌بینیم.

جاهایی که دو تا عبارت مشابه هم کنار هم قرار گرفتند غالباً جمع بین نسخه بدل و بدل هستند.

تکرار و عوض شدن خیلی مأنوس نیست. آن که بیشتر مأنوس هست این است که یکی از اینها تبدیل بشود به دیگری از باب نسخه بدل و امثال اینها. آن هم اینکه فی الاسلام چطور تبدیل شده فالاسلام، یا فالاسلام چطور تبدیل شده به فی الاسلام یک نکته‌اش آنکه خود فالاسلام را ممکن است یک مقداری بین «ف» و «الاسلام» فاصله افتاده باشد، مثلاً چون «فی» را.

بگذارید پای تخته بنویسیم. فی را گاهی اوقات اینجوری می‌گذاشتند. کافی به هم بچسبد فی الاسلام خوانده بشود. فالاسلام چطور می‌شود که فی الاسلام بشود.

اینها از جهت نگارشی بین فالاسلام و فی الاسلام یک نوع مشابهت‌هایی با توجه به نحوة نوشتن فی می‌تواند باشد و کتابت اینها مشابه هم می‌تواند در بیاید. نکتة دوم اینکه ما یک عبارتی را که شخص می‌خواهد بنویسد اوّل عبارت را می‌خوانند، عبارت را می‌بیند در شبکیة چشمش جا می‌گیرد. بعد در شبکة چشمش که جا می‌گیرد در ذهنش بازخوانی می‌کند. بازخوانی درونی. یعنی این لفظ را می‌خواند. بعد که خواند آن را می‌نویسد در ورقه. در پزشکی گفته شده که غالب تحریفات در مرحلة بازخوانی درونی است. در آن مرحله هست که تحریف رخ می‌دهد.

این بازخوانی درونی می‌تواند تحریفش به دلیل اینکه آن تصویری که در ذهن قرار داده شده، تصویری که از یک نوشته در ذهن انسان جایگیری می‌شود آن تصویر، تصویر کامل نیست. در چشم پزشکی ثابت شده که تصویری که از یک عبارت، حالا عبارت نه، تصویرهایی که در ذهن انسان در شبکیة چشم از یک شیء منعکس می‌شود، تصویر ناقصی است. و این تصویر به وسیلة مأنوسات ذهنی پر می‌شود و در آن مرحلة بازخوانی درونی یک تصویر ناقص را بازخوانی درونی می‌شود.

این دو مرحله از دو جهت می‌شود این اشتباه رخ داده بشود.

یک مرحله اینکه آن عبارتی که خوانده می‌شود، یعنی عبارتی که دیده می‌شود با توجه به مأنوساتی که می‌خواهد با یک متنی تطبیق بدهد اشتباه بکند. یکی اینکه در آن مرحلة بازخوانی درونی آنی که بازخوانی می‌کند بعد دوباره می‌خواهد بنویسد. دوباره می‌خواهد بنویسد گاهی اوقات مشابهت‌های لفظی که در مرحلة قرائت بین آن که در ذهنی که خوانده و چیز دیگری که خوانده هست عبارت دیگری را می‌نویسد.

ما گاهی اوقات کلمة «ثواب» را «صواب» با «ص» می‌نویسیم. نه به این جهت که «ثواب» از جهت دیدن با «صواب» یکی است. چون در ذهنمان که می‌خوانیم با «ث»، با «ص» در ذهنمان می‌بینیم. چون «ثواب» و «صواب» با همدیگر از جهت صوتی که دارند صوت مشابهی دارند. بازخوانی عوض نمی‌شود، بازخوانی درست هست. این بازخوانی را که می‌خواهد در کتابت منتقل بشود. بازخوانی که می‌خواهد در کتابت منتقل بشود چون بازخوانی که ما داریم، بازخوانی با ثواب و صواب یکسان است. آن بازخوانی که می‌شود بعد دوباره باید از بازخوانی بیاید نوشته بشود. «ثواب» که بازخوانی می‌کنیم یک «ثواب» مشترک است، که هم «ثواب» یا «صواب» باشد. چون صوتش در ذهن انسان جا می‌گیرد. آن که صوتش در ذهن انسان جا می‌گیرد، بعد که می‌خواهد روی نوشته منعکس بشود ممکن است اشتباه منعکس بشود. بنابراین این نکته را توجه بفرمایید، حتی در استنساخ هم شباهت‌های صوتی الفاظ دخالت دارد. شما نگویید فرض کنید «ز» موقع نوشتن «ض» بنویسد. «ارز» نوشته، «الف» را «عین» بکند، «ز» را «ض» بکند. «ارز» که به معنای بانکی هست تبدیل بکند «عرض» به معنای عرضه کردن است. چون «ارز» که نوشته می‌شود با «عرض» در مرحلة بازخوانی درونی مشابه‌اند. این مشابهت باعث می‌شود حتی کلماتی که از جهت کتابتی هیچ شباهتی ندارند، به دلیل مشابهت‌های صوتی و طبیعتاً مرحلة مأنوسیت هم که دخالت دارد یکی تبدیل بشود به دیگری. اینها دو مرحله مأنوسیت دخالت دارد. یک مرحله در اینکه چی چی بازخوانی درونی بشود. با توجه به اینکه آن متنی که در شبکیة قرار گرفته متن ناقصی است چی بازخوانی بشود. این مرحله محمولاً تحریف در این مرحله رخ می‌دهد.

یک مرحلة دیگر آنکه بازخوانی شده حالا می‌خواهد نگاشته بشود. این عبارتی که مربوط به این بازخوانی هست چه عبارتی تلقی بشود؟ گاهی اوقات فاصله می‌گیرد با آن چیزی که در شبکیة چشم جایگیر شده.

از عبارت جا گرفته شده در شبکیة چشم نمی‌نویسد، براساس آن بازخوانی درونی می‌نویسد و آن بازخوانی درونی را به گونة دیگری تبدیل می‌کند. این مراحلی هست.

تفکر یک نوع نجوای درونی است. این است که خیلی اشخاص در هنگام فکر کردن گاهی اوقات فکر کردن، اصلاً این گفتند، کسی که فکر می‌کند در درون خودش دارد حرف می‌زند. یک نوع حرف زدن چیز است. این حرف زدن‌های درونی خودش اثر دارد. گاهی اوقات اشتراک لفظی که در یک لغت وجود دارد باعث می‌شود که موقع تفکر ما چون دارد در ذهنش نجوای درونی می‌کند اینها قاتی بشود و امثال اینها.

در پزشکی ثابت شده موقعی که آدم دارد فکر می‌کند تارهای صوتی حرکت می‌کند. تارهای صوتی موقع مطالعه حرکت می‌کند. خودم گاهگاهی که حساسیت‌های حنجره‌ای داشتم موقعی که فکر می‌کردم کاملاً احساس می‌کردم که به تارهای صوتی‌ام فشار می‌آید. این است که گاهی اوقات فکر جدی که دارم می‌کنم و سؤال دارم، گلویم می‌گیرد. چون هر چی مقدار آن فکر عمیق‌تر باشد آن فشاری که به تارهای صوتی، ارتباط دارد با تارهای صوتی.

شاگرد: چون استنساخ‌ها بعضی‌هایش شنیداری هم هست

استاد: نه، خیلی‌هایش شنیداری نیست. استنساخ‌ها نوعاً شنیداری نیست. مرحلة قرائت شنیداری هست.

اصل استنساخ شنیداری نیست. همان استنساخی که شنیداری هم نیست، مشابهت‌های شنیداری در آن اثر دارد در تبدیل یک واژه به واژة دیگر. بنابراین فی الاسلام و فالاسلام به خاطر اینکه «ف» و «فی» گاهی اوقات شباهت دارد می‌تواند «فالاسلام»، «فی الاسلام» در ذهن انسان قرار بگیرد. به خصوص با توجه به یک مأنوساتی که «فالاسلام» را به «فی الاسلام» تبدیل بکند که بعداً آن مأنوساتش را عرض می‌کنم.

تعبیرات مشابه زیادی داریم شبیه قاعدة لاضرر با قید فی الاسلام. مواردش را یادداشت کردم، در بحث‌های آینده آن مواردش را هم برایتان می‌خوانم. خیلی این در این بحث مهم است.

مرحلة بعدی که ایشان می‌گوید والعجب من الطریحی حیث اضافة کلمة فی ذیل حدیث شفعة و نقل عین الحدیث الموجود فی الکافی. عبارت طریحی را بیاورید. مجمع البحرین.

مجمع البحرین محور اصلی‌اش نهایة ابن اثیر است.

اصلش احادیث را از نهایة ابن اثیر می‌آورد. تفسیرهایش از نهایة ابن اثیر است. در کنارش.

اینجا می‌گوید و فی حدیث الشفعة قضی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالشفعة بین الشرکاء فی الارضین و المساکن وقال لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام یقال ضرره ضراراً و اضر به اضرارا الثلاثی المعتدّ به ای لا یضر الرجل اخاه فینقض شیء عن من حقه.

این عبارت‌هایی که اینجا در ادامه‌اش دارد همه برای نهایة ابن اثیر است. منشاء تحریفی که در مجمع البحرین رخ داده، منشاء تحریف این هست که ایشان نهایة ابن اثیر جلویش بوده، عبارت را ولو از کافی آورده.

من حدس می‌زنم ایشان ابتداءً عبارت را از نهایة ابن اثیر برداشته باشد. بعد که دیده عبارت در کافی هست عبارت کافی را جایگزین کرده ولی هنوز آن عبارت نهایة ابن اثیر در ذهنش بوده. تفسیرهایی که ایشان کرده همه برای ابن اثیر است. ولی حدیث را از کافی نقل کرده، یعنی حدیث شفعه را آورده، ولی عبارت لا ضرر و لا ضرار قید فی الاسلام که در حدیث شفعه نیست، این را ضمیمه کرده. یعنی منشاء تحریف این هست که دو تا عبارتی که در دو مصدر هست با هم یکجور تلفیق شدند.

این ارتکاز به آن معنا لازم نیست باشد. ارتکازات، گاهی اوقات ارتکاز عام است. یعنی به طور معمول لا ضرر و لا ضرار که طرف در ذهنش که بوده باشد با فی الاسلام در ذهنش است. این یک جور ارتکاز است.

یک ارتکاز داریم، ارتکاز خاص. یعنی آن موقعی که داشته می‌نوشته یک چیزی در ذهنش جایگیر شده بوده. اینجا ارتکاز از نوع ارتکاز خاص است. یعنی موقعی که ایشان داشته این حدیث را می‌نوشته عبارت نهایة ابن اثیر جلویش بوده که در ادامه هم عبارت‌های نهایة ابن اثیر را دارد در تفسیر حدیث می‌آورد. ارتکاز منشاء این اضافه شده، ولی نه ارتکاز عمومی. ارتکازی که به علت اینکه نهایة ابن اثیر داشته عبارتش را می‌آورده این فی الاسلام منتقل شده از آن، حتی من احتمال می‌دهم ایشان اوّل لا ضرر و لا ضرار، عین ابن عبارت ابن اثیر را هم نوشته باشد. بعد در منابع ما دیده لا ضرر و لا ضرار وجود دارد آن را اضافه‌اش کرده. غفلةً از اینکه آن اضافه که هست فی الاسلام دیگر در نقل کافی نیست. این عمدتاً این هست.

بنابراین ایشان می‌گوید که شاید صاحب ابن اثیر همان اشتباهی که صاحب مجمع البحرین کرده که ارتکاز ذهنی منشاء اضافه شده، ابن اثیر هم منشاء اضافه‌اش همان ارتکاز ذهنی باشد این دو تا را نباید با هم مقایسه کرد. ابن اثیر در روبرویش نهایة ابن اثیر بوده، نهایة ابن اثیر منشاء آن اضافه شده. و این توضیحی که عرض کردم. و این نکته در مورد ابن اثیر نیست.

بله ابن اثیر همچنان که در جلسة قبل هم اشاره کردم ابن اثیر ظاهراً عبارت لا ضرر و لا ضرار را از تهذیب اللغة اظهری آورده. آقای سیستانی اینجا یک مطلبی را داشتند که من باز آن مطلب ایشان را یک حاشیه‌ای دارم، حاشیه‌اش را اینجا عرض می‌کنم.

آقای سیستانی اینجا دارند که ابن اثیر که مرحوم شیخ الشریعة فرمودند که لا یعلم که ابن اثیر از کجا آورده، ایشان فرمودند که نه، ابن اثیر از غریب الحدیث ابی عبید هروی آورده و به دلیل اینکه ایشان اصل کتابش از کتاب ابی عبید هروی و کتاب ابو موسی اصفهانی هست، رمز کتاب اوّل «ه» هست، رمز کتاب دوم «س» هست. بعد از نقل از این دو تا کتاب رمز «س» و «ه» را می‌گذارد و آنهایی را هم که خودش اضافه می‌کند بدون رمز می‌آورد و ما نحن فیه هم چون رمز «ه» دارد نشانگر است که از کتاب ابی عبید هست.

ایشان اصل مطلب خیلی مطلب خوبی است. اینکه توجه داشته باشیم به منبع و امثال اینها. ولی مشکلی که اینجا وجود دارد این است که دقت نشده در نهایة ابن اثیر. نهایة ابن اثیر دقیقاً برعکس است. نهایة ابن اثیر ابتدا لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام را قبل از لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام یک متنی، ضرر را که شروع می‌کنند یک عبارتی آوردند، مربوط به لا ضرر و لا ضرار نیست. بعد از تمام شدن آن عبارت «ه» گذاشتند، بعد گفتند و فیه. فیه، نه فی. کسی نهایة ابن اثیر را بداند «فیه» یعنی فی الحدیث. «فیه» را فکر می‌کنم آقای سیستانی گویا در این کتاب قبلی. فیه یعنی فی الحدیث. بعید می‌دانم آقای سیستانی این مطلب را در نهایه ندارد. چون این مطلب در نهایة ابن اثیر واضح است. هر کسی با نهایه ابن اثیر مأنوس باشد نشانة این هست «فیه» تعبیر می‌کند یعنی «فیه الحدیث» لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. بعد شروع می‌کند تفسیر لا ضرر و لا ضرار را کردن، بعد یک عبارت دیگری آورده، مربوط به لا ضرر و لا ضرار نیست، بعدش «ه» گذشته. «ه» یکی قبل از عبارت لا ضرر و لا ضرار آورده شده، یکی بعد از عبارت لا ضرر و لا ضرار.

قدر مسلمش لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام مربوط به قریب الحدیث و القرآن ابو عبید نیست. چون بلا فاصله بعد از آن «ه» این اضافه‌اش لا اقل خود حدیث، تفسیرش هم نباشد، لا اقل خود لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام آن مقدارش دیگر قدر مسلم هست که اضافة خودش هست.

من اینجور نوشتم که ایشان گفته کلامه متضمن لشرح الحدیث لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام مقرور بالعلامة الاولی فیعلم أنّه مأخوذ لکتاب ابی عبید الهروی.

نوشتم: هذا سهو منه دام ظله فانه اورد کلاماً و زیّره ۳۲:۰۸ ب «ه» ثم قال و فیه ای فی الحدیث لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. فاورد تفسیرات للحدیث ثم اورداً کلاماً آخر و ذیّله ب «ه». فالحدیث غیر مأخوذٍ من غریب الهروی. والظاهر انّ مصدر ابن الاثیر هو تهذیب اللغة لابی منصور الاظهری کما یشهد به عروض التفسیر لاول للحدیث فی هذا الکتاب باختلاف یسیر فی الالفظ.

شاگرد: کتاب هروی الآن موجود نیست؟

استاد: من پیدایش نکردم. نمی‌دانم در قاموس که نبود.

شاگرد: شامله نیست؟

استاد: اتفاقاً می‌خواستم ببینم یادم رفت.

شاگرد: می‌فرمایید همة «فیه» که در ابن اثیر هست به حدیث می‌خورد؟

استاد: این «فیه»ها که بعد روایت نقل می‌کند.

شاگرد: و منه حدیث فلان

استاد: منه یعنی از همین معنا. منه گاهی اوقات می‌گوید یک تفسیری می‌کند و اللغة و منه این هست. یعنی این حدیث هم معنایش این است. ولی فیه که می‌گوییم فیه یعنی حدیث می‌آورد بعد شروع می‌کند تفسیر کردن.

یک نکته‌ای را اینجا آقای سیستانی در ادامه وارد یک بحث خوبی می‌شوند، این بحث را ملاحظه بفرمایید. ایشان می‌خواهم بگویم که این فی الاسلام حتماً باید در نقل فقیه باشد. اوّلاً ما فی الاسلام اینکه شما بتوانید یک کلمه را تحریف و تصحیف برایش توجیهی گیر بیاورید، این باعث نمی‌شود که ما قائل به تصحیف و تحریف بشویم. باید شاهدی برایش ذکر کنیم.

این مرحله، این مقدار اشکال ایشان، اشکال واردی نیست. مرحوم امام فرض این است که انحصار فی الاسلام در مصادر محدودی که امثال اینهاست، این را شاهد دانسته، خود آن شاهد است. ولو به جهت اینکه ایشان عبارتی که آقای سیستانی هم دارند مطلب درستی است، اینکه ایشان متأثر از مبالغه‌ای که مرحوم شیخ الشریعه شدند که هیچ جایی فی الاسلام وجود ندارد و امثال اینها، آن مبالغه اثر گذاشته، ایشان تصور کند که این خیلی مصدرش محدود است. شاهدش همین قلّت ورود یک عبارت در منابع هست.

یک جایی که قلّت ورود دارد، زمینة تحریف هم وجود داشته باشد، این دو تا نکته با هم، قلت ورود یک نقل و وجود عامل تحریف باعث می‌شود که ما قائل به تحریف بشویم.

به تناسب خیلی وقت‌ها تشبیه کردم کارهای تصحیفی و تحریفی را به کارهای پلیس‌ها و کارآگاه‌ها. در اینجا هم یک مشابهت‌هایی بین کارهای کارآگاه‌ها هست. کارآگاه‌ها وقتی با یک پدیدة خاصی مثل قتل و امثال اینها مواجه می‌شوند اصل قتل یک پدیده‌ای هست به دلیل نادر بودن، قلیل بودن نیازمند به یک توجیه است. یک کسی را که همینجوری بمیرد دنبال این نمی‌گردند که کسی مرده باید بمیرد. مریض بوده، خیلی هم حالش بد بوده مرده. مرده که مرده. ولی مریضی که خیلی حالش بد نباشد بمیرد دنبالش هستند. کسی که کشته شده باشد دنبال قاتل می‌گردند. اصل شروع پژوهش کارآگاهی در جایی هست که یک حادثة غیر منتظره‌ای رخ بدهد. حادثة غیر منتظره آغاز خط است. یکی از عواملی که اینجا دنبالش می‌گردند انگیزه است. اگر قاتل فلانی باشد باید انگیزه داشته باشد. مثلاً به چه کسی از این شیء سود می‌برد آن را دنبال می‌کنند. البته انگیزه یکی از عوامل است. انگیزه کافی نیست. در چیزهای پلیسی هم به هیچ وجه انگیزه را به عنوان علت تامه نمی‌گیرند. شواهد دیگری که وجود دارد، این شواهد کافی نیست مگر اینکه یک انگیزه در کنارش باشد.

در بحث‌هایی که در تحریف و تصحیف داریم عامل تحریف. این عامل عامل عمدی لازم نباشد. ولو عامل سهوی، اشتباه عامل می‌خواهد. آن عامل تحریف و عامل اشتباه را باید بشناسیم. این عامل اشتباه در جاهایی که یک نوع شواهدی هست، ندرت هست، قلت هست امثال اینها. در کنار آنها می‌تواند منشاء بشود که ما حکم به تحریف بکنیم. البته با توضیحی که در جلسة بعد در موردش خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبیا محمد و آل محمد

[پایان]